

ریشه‌شناسی اصطلاحات شطرنج

(۱)

دکتر مصطفی ذاکری



مقدمه

ریشه‌شناسی از دشوارترین و ناهموارترین رشته‌های زبان‌شناسی تاریخی است که محقق این رشته باید با صبر و شکیبایی در جستجوی ریشه لغات باشد و حتی الامکان از همه منابع موجود استفاده نماید و نیز باید به صرف و اشتقاق زبان‌هایی که لغت از آنها عاریه گرفته شده است، آشنا شود و از علم معناشناسی (semantics) نیز استفاده کامل کند و نیز نباید به آنچه دیگران نوشته‌اند، قانع باشد بلکه باید با تحقیق کافی و وافی و نقد آراء آنان حقیقت را به دست آورد و علی‌رغم این کوشش‌ها، باز هم ممکن است ریشه برخی لغات در ابهام باقی بماند تا آیندگان شاید آنها را حل کنند. نویسنده از چهل سال پیش در راه ریشه‌شناسی لغات زبان فارسی - اعم از اصیل یا دخیل - شب و روز کوشیده است و منابع بسیار و مواد فراوان و بیش از صد هزار برگه برای این منظور تهیه کرده است.

برای نمونه ریشه اصطلاحات متداول در شطرنج را در اوراق پیوست ارائه می‌کند و امید است از نظر صاحب‌نظران در این مورد بهره‌مند گردد.

لغات و اصطلاحات زیر در این نشریه ارجمند بررسی می‌گردد:

آچمز، بیدق، پات، رخ، شاه‌پیل یا شاه‌پیلی، شاه‌رخ یا شاه‌رخی (شاه‌رخی)، شاه خواندن یا

شاه گفتن، شاهقام یا شاهقام، شاهامات یا شاه مات، شطرنج، شه پیلی، شهامات، عری، فرزین، قایم یا قائم، کش، کشت، کیش، گامبی، مات [۱] و مات [۲] (که تحوّل معنوی از مات [۳] است) و وزیر.

آچمز / āčmaz / (صفت)

حالت مهره‌ای است در شطرنج که میان مهرهٔ با ارزش تری (به ویژه شاه) از یک سو و مهرهٔ تهدیدکنندهٔ حریف قرار دارد، به نحوی که اگر آن مهره حرکت کند، مهرهٔ با ارزش تر در معرض تهدید یا کیش قرار می‌گیرد و ممکن است به وسیلهٔ حریف گرفته شود. غالباً آچمز را برای مهرهٔ حایل شاه به کار می‌برند، اما ممکن است گاهی برای حایل‌های مهره‌های با ارزش دیگری - چون وزیر، فیل یا اسب - هم به کار رود.^۱

[این کلمه اصلاً ترکی است که از مصدر آچماق «گشودن، باز کردن» گرفته شده است. به معنای «باز نشود، آنچه باز نمی‌شود، مشکل لاینحل» و این هم سوم شخص مفرد فعل مضارع عادی منفی است که با پسوند ماز māz- در ترکی آذربایجانی و پسوند mez- در ترکی استانبولی درست می‌شود و هم صفت فاعلی از همین فعل عادی منفی است، یعنی باز نشو یا باز نمی‌شود و منظور آن است که نمی‌توان مهرهٔ آچمز را برداشت و راه را باز کرد، زیرا که دشمن در کمین است که از آن راه وارد شود، در قدیم به جای این لغت از کلمهٔ عری استفاده می‌کردند، چنان که می‌گفتند «فیل را در عری کشید» یعنی فیل را، میان شاه و مهرهٔ تهدیدکننده، حایل قرار داد و به عبارت دیگر فیل خود را آچمز کرد تا از خطر تهدید شده رها شود. نک: عری]

بیدق / beydaq / (اسم)

پیادهٔ شطرنج، بی‌ارزش‌ترین مهرهٔ شطرنج که البته اگر بتواند خود را به آخر برساند، می‌تواند فرزین شود یا به مهرهٔ با ارزش دیگری بدل گردد.

«هر بیدقی که براندی به دفع آن بکوشیدی و هر شاهی که بخواندی به فرزین بپوشیدی.»^۲

۲. گلستان سعدی، ص ۱۶۸.

۱. لذت شطرنج، صص ۶۶-۶۷؛ شطرنج، ص ۱۸۱.

معزب پیاده است. جو الیقی در المعرب می‌گوید: بیذق (با ذال معجمه) به فارسی بیذه (یعنی پیاده) بوده است و جمع آن بیاذق است. عبدالرحیم در حاشیه آن (ص ۲۱۰) می‌گوید که بیذه درست نیست و پیاده درست است که در پهلوی پیاذک بوده است که معزب شده به صورت بیاذق در آمده است و عرب پنداشته است که بیاذق جمع است، زیرا که شبیه به جمع عربی بر وزن فعال است و به همین دلیل ذال آن مکسور شده است. لذا مفرد آن را به صورت بیذق استخراج کرده‌اند و این سخن او درست به نظر می‌آید. زیرا که در پهلوی *payādag / pd'tk* به معنای پیاده آمده است که در شطرنج هم به کار رفته است.

فیروزآبادی در قاموس المحيط بیذق */baydaq/* و بذق */baḏq/* را به معنای راهنمای سفر آورده است که گویا با بدرقه اشتباه کرده است، اما بیاذقه */bayāḏiqah/* را به معنای پیادگان ذکر کرده است (ص ۱۱۱۸) و بذرقه معزب پذیره است. فیروزآبادی بیاذقه را ذیل <ب ذ ق> آورده است، چنان که ابن منظور هم در لسان العرب ذیل همین ماده بیاذقه به معنای پیادگان و بیذق شطرنج را هم ذکر کرده است^۱ و گفته است که این کلمه فارسی معزب است. ضمناً بیذق */baydaq/* که از عربی گرفته شده است، با ذال است، اما در فارسی ذال آن به تبع ذال‌های فارسی به دال بدل گردیده و بیذق */baydaq/* یا */beydaq/* تلفظ می‌گردد.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

پات */pāt/* (صفت)

۱- حالت یا وضعیت مهره‌ها در شطرنج که شاه یکی از دو حریف، بدون آنکه در معرض کیش باشد، قادر به حرکت نیست زیرا که هر حرکتی بکند کیش می‌شود و نوبت بازی با صاحب آن شاه است. این بازی به تساوی منجر می‌شود و هیچ یک از دو حریف برنده شناخته نمی‌گردد.

۲- صفت شطرنج بازی است که با حریف خود مساوی کرده باشد، خواه برحسب توافق با او یا به علت آنکه هیچ کدام از دو حریف به اندازه کافی مهره در صحنه نداشته باشند که بتوانند حریف خود را شکست دهند و بازی را به مات شدن شاه او منجر کنند، یا آنکه یک حریف ناچار شود که به شاه حریف خود کیش دائم بدهد، یعنی هر حرکتی که حریف بکند باز بتواند او را کیش بدهد، یا آنکه یکی از دو حریف یک وضعیت را در بازی بدون هیچ

۱. لسان العرب، ج ۱۰، ص ۱۴.

تغییری سه بار تکرار نماید و یا ۵۰ بار حرکت کند، اما از حریف هیچ مهره‌ای نگیرد و یا آنکه یکی از دو حریف فقط شاه برایش مانده باشد اما حریف دیگر نتواند در ۱۶ حرکت او را مات کند^۱

این کلمه از فرانسه pat گرفته شده که در آلمانی هم آن را از فرانسویان به صورت patt گرفته‌اند و در روسی هم به صورت pat آمده است. در انگلیسی آن را stalemate گویند که لغت دیگری است. در قدیم در فارسی به جای پات «قایم» می‌گفتند، چنان که در نفایس الفنون کراراً کلمه قائم را بدین معنی به کار برده است.^۲ (نک قائم) در کتب لغت فرانسه ریشه‌شناسی Pat (که پات تلفظ می‌شود) ذکر نشده است و من گمان می‌کنم که پات صورتی است از Pas (که پا تلفظ می‌شود) یعنی حرف نفی یا بهتر بگوئیم حرف تأکید نفی (چون همواره بعد از ne می‌آید که به معنای «نه» و حرف نفی است) که به همگرایی و مزاجت با mat (که مات تلفظ می‌شود و از فارسی یا عربی مات در شطرنج گرفته‌اند) آن را به صورت pat تلفظ کرده‌اند، یعنی pas که همواره «پا» تلفظ می‌شود و به معنای هیچ است در اثر مزاجت و همگرایی با mat بدل به pat شده و تایی به آخر آن افزوده شده است و لذا معنای همان هیچ است، یعنی بازی هیچ شده است و این کلمه از فرانسسه به فارسی و به زبان‌های دیگر چون آلمانی و روسی هم رفته است. [قس مات]

شاه پیل / شاه پیلی / *šāh-pīlie* / (اسم)

صورت مخفف: شه پیلی / *šah-pīlie*

کشت دادن شاه و زدن پیل، وضعیت بازی شطرنج که شطرنج‌باز شاه حریف را کشت (کیش) داده است و شاه حریف به ناچار به یکی از خانه‌های مجاور خود رفته است، زیرا که مهره‌ای که بتواند در برابر شاه آچمز کند ندارد و سپس بازی کن نخستین دوباره با همان مهره که قبلاً کشت داده بود، باز هم به شاه حریف کشت دهد تا مجدداً شاه به خانه مجاور برود و بازیکن نخستین در این حالت پیل حریف را ببرد. مخفف آن شه پیلی است.

ای بس شه پیل افکن کافکنند به شه پیلی شطرنجی تقدیرش در ماتگه حرمان^۳

۱. لذت شطرنج، صص ۶۰-۵۷. ۲. نفایس الفنون، ج ۳، ص ۵۶۰ بعد.

۳. دیوان خاقانی، ص ۳۵۹.

شاه‌رخ / شاه‌رخ‌ی / šāh-roxī (اسم)

کشت دادن شاه و زدن رخ، بازی است در شطرنج که مانند شاه پبلی سبب از دست دادن رخ حریف می‌شود.

شاه خواندن / گفتن

کشت (کیش) دادن شاه در شطرنج: هر بیدقی که براندی به دفع آن بکوشیدمی و هر شاهمی که بخواندی به فرزین ببوشیدمی تا نقد کیسه همّت در باخت و تیر جعبه حجت همه بینداخت.^۱

[در عربی به جای کیش می‌گفتند «الشاه»، یعنی مواظب شاه باش و همین کلمه است که به زبان‌های اروپایی رفته و معنای شطرنج یا کیش دادن را پیدا کرده است و در فارسی می‌گفتند «شاه» دقیقاً به همان معنای کیش و این کار را شاه گفتن یا شاه خواندن می‌نامیدند. نک: کلمه مات].

شاه‌قام / شاه‌قام / šāh-qaām / سهش و اژه (اسم صوت)

چون کسی در شطرنج بازی خود را زبون بیند (یعنی قادر به بردن از حریف نداند) شاه حریف را پی در پی کشت (یعنی کیش) دهد و او را فرصت بازی دیگر ندهد تا قایم (یعنی بات) شود.^۲

لفظی است که شطرنج‌بازان به وقت مات خوردن حریف گویند. ظاهراً در اصل به فتح میم است، صبیغه ماضی، یعنی شاه باز ایستاده از حرکت و رفتار خود ای مات شد.^۳ مجیدالدین علی قوسی گوید: لفظی است مرکب از شاه و قام. به معنی شاه برخاست و این در وقتی گفته می‌شود که در شطرنج بازی از یک جانب غلبه واقع شود و کار شاه مغلوب به آن رسیده باشد که یک‌بارگی مات شود، به جهت رفع مات شدن شاه خود را از آنجا برخیزاند و بر خانه دیگر برد و مهره‌ای چند فدا کند. در این وقت گویند «شاه‌قام» یعنی شاه برخاست و

۲. فرهنگ رشیدی، ج ۲؛ برهان قاطع، ج ۲.

۱. گلستان سعدی، ص ۱۶۸.

۳. غیاث اللغات، ج ۱.

این برخاستن نهایت مغلوبی است... و لفظ قام اگرچه عربی است در استدلال شطرنج‌بازان آمده باشد چنان که لفظ مات که آن نیز عربی است هرکدام بر صیغهٔ ماضی.^۱
پهلوی ایران گرفت رقعهٔ ملکت و دگران بانگ شاهقام برآید^۲
[در حقیقت این تعبیر به معنای پات است و شاهقام یعنی شاه از حرکت باز ایستاد و بازی قایم (یعنی پات) شد. نک: قایم].

شاهمات / شاه مات / sāhmāt / سهش واژه (صفت / اسم صوت)

۱- وضعیتیی در شطرنج که شاه در آن مات شده و بازی به اتمام رسیده است.
۲- اعلام مات شدن شاه در شطرنج که گویند: «شاه مات!»
[این کلمه از ترکیب عربی الشاه مات مأخوذ است، یعنی شاه مرد و کارش تمام شد و بازی به آخر رسید و غالباً آن را به صورت مخفف شهمات گویند و این کلمه به آلمانی به صورت Schachmatt، به انگلیسی به صورت checkmate و به معنای شاه مات و به روسی به صورت شاخمات Šaxmat به معنای شطرنج، بازی شطرنج به کار رفته است.]
مخفف این کلمه در فارسی مات است که نیز به برخی زبان‌های دیگر و از جمله به فرانسه و روسی رفته است (نک: مات). (تحقیقات کامپیوتر علوم رسانی)

شطرنج / Šatranj / (اسم)

نوعی بازی است که با مهره‌هایی به نام شاه، وزیر (فرزین)، فیل، اسب، رخ و پیاده (بیدق) بر روی تخته‌ای که دارای ۶۴ خانه سفید و سیاه است، بازی می‌شود. بازی معمولاً دو حریف دارد که یکی مهره‌های سیاه (یا سرخ) و دیگری مهره‌های سفید را بازی می‌کند و طبق قواعد خاصی مهره‌ها را حرکت می‌دهند و هدف آن است که شاه حریف را مات کنند، یعنی با مهره‌های خود آن را چنان در معرض تهدید قرار دهند که راه فرار نداشته باشد و نتواند جلو تهدید را با مهره‌ای بگیرد. هر بار که شاه در معرض تهدید یکی از مهره‌های حریف قرار می‌گیرد، معمولاً حریف با ادای کلمه شاه (به عربی الشاه) در قدیم و امروزه با ادای کلمه کیش (یا کشت) این تهدید را اعلام می‌کند. امروزه این بازی به صورت یک بازی بین‌المللی و

روزمرهٔ ورزش‌های فکری درآمده است.

این کلمه معرّب از چترنگ /catrang/ فارسی میانه است و در کتب لغت عرب به این تعریب تصریح شده است. در لسان‌العرب می‌نویسد: «شطرنج /sātranj/ و شِطْرَنْج /šitranj/ فارسی معرّب است و کسر شین در آن در زبان عربی بهتر است، زیرا که از باب (وزن) چزدحل /jirdahl/ می‌شود»^۱ و فیروزآبادی در قاموس‌المحیط می‌نویسد: «شطرنج /šitranj/ به کسر شین که نباید شین آن مفتوح شود، بازی است و در لهجه‌ای آن را سطرنج /sitranj/ با سین مهمله نیز گفته‌اند و این یا مشتقّ است از شطاره یا از تشطیر و یا آنکه معرّب است»^۲ و البته اشتقاق از شطاره و تشطیر عامیانه است و صحیح آن همان معرّب بودن آن است. در پهلوی به صورت /catrang/ cting در کارنامهٔ اردشیر بابکان، بخش اول، بند ۳۰ همراه با چوگان و سواری و نرد (نیواردشیر) آمده است که می‌گوید اردشیر از همهٔ فرزندان و شاهزادگان اردوان در این هنرها سرآمد بود و نیز در گزارش شطرنج و نیواردشیر (نرد) که رساله‌ای است به پهلوی (مندرج در صص ۱۲۰-۱۱۳ متون پهلوی جاماسب اسانا) آمده است و در آنجا تصریح شده است که این بازی از هند به ایران آورده شده است و بوذرجمهر حکیم، وزیر انوشیروان، راز آن را گشود و در برابر آن بازی نرد را ابداع کرد که هندیان نتوانستند راز آن را بگشایند و چنین وانمود شده است که شطرنج حکایت از اختیار تام بشر دارد که اگر کسی بتواند نقش خود را خوب بازی کند، می‌برد و لذا در زندگی کسی پیروز است که بهتر از دیگران از عهدهٔ انجام امور (و از جمله لشکرکشی و جنگ) برآید. اما بوذرجمهر با توجه به آیین جبری زردشتی در ابداع بازی نرد خلاف نظر هندیان را اعلام داشته است که بازی انسان باید برحسب خال‌هایی باشد که کعبتین نشان می‌دهد. یعنی تقدیر مانند کعبتین مسیری را برای ما تعیین می‌کند که اگر در این مسیر خوب فعالیت کنیم، پیروز می‌شویم و برد و باخت نهایی به عهدهٔ تقدیر است. داستان مذکور در «گزارش شطرنج و نیواردشیر» با آنچه در کارنامهٔ اردشیر بابکان آمده است، منافات دارد. زیرا که اگر اردشیر شطرنج و نرد را خوب می‌باخته است، پس بوذرجمهر حدود ۳۰۰ تا ۳۵۰ سال بعد نمی‌توانسته است مخترع این دو بازی باشد. وانگهی نیواردشیر حکایت از آن دارد که نرد در زمان اردشیر یا لااقل به نام اردشیر ابداع شده است و می‌بایست خیلی قبل از بوذرجمهر باشد و به هر حال ساخته شدن

۲. قاموس‌المحیط، ص ۲۵۰.

۱. لسان‌العرب، ج ۲، ص ۳۰۸.

این افسانه حکایت از یک دیدگاه کلامی (theologic) دارد و بعید نیست که این داستان بعد از اسلام ساخته شده باشد. اما آنچه محقق است این است که اصل شطرنج از هند است و نام آن نیز هندی است که در سانسکریت به صورت catur-aṅga به معنای چهاربر، چهارپهلوی (چهارضلعی) آمده است؛ که مرکب است از catur (چتر) به معنای چهار (و هم ریشه آن) و aṅga به معنای اندام، عضو و پهلوی و این کلمه مرکب در ریگ‌ودا در مورد سپاه به کار رفته است که چهار بخش دارد، یعنی فیل‌ها، گردونه‌ها، اسواران و پیادگان و نیز این کلمه مرکب در سانسکریت به عنوان نام نوعی بازی شطرنج به کار رفته است که با چهار حریف بازی می‌شده است.^۱ شطرنج و نرد ظاهراً هر دو باید از یک منشأ پیدا شده باشند، یعنی از بازی‌هایی شبیه به دوزبازی که اکنون در ایران رایج است و هر دو تحوّل همین بازی بوده است.

تصویری که امروزه از شطرنج هست، این است که این کلمه حکایت از تخته شطرنج مربع شکل، مرکب از خانه‌های سفید و سیاه می‌کند و بعید نیست که این تحوّل معنوی هم در همان سانسکریت پیدا شده باشد و داستانی هست حاکی از اینکه مخترع آن از شاه هند خواست که به پاداش او گندم به او پرداخت شود، بدین صورت که در خانه اول یک دانه گندم و در خانه دوم دو دانه و در خانه سوم چهار دانه و همین‌طور تا خانه شصت و چهارم هر خانه دو برابر قبلی باشد. شاه این درخواست را حقیر شمرد و از روی تحقیر گفت فوراً خواهش او را برآورند که بسیار زود به او اطلاع دادند که تمام گندم کشور هندوستان کفاف این درخواست را نمی‌دهد و تازه شاه فهمید که مخترع شطرنج بسیار هوشمندتر از آن است که او می‌پنداشته است.

اما در مورد فتح یا کسر شین در عربی، در کلمه شطرنج زبیدی در تاج العروس می‌گوید: اینکه مؤلف قاموس المحيط (یعنی فیروزآبادی) نفی کرده است که فتح شین درست نیست، دیگران اثبات کرده‌اند و حریری و دیگران آن را قطعی دانسته‌اند و گفته‌اند که فتح شین در آن لغتی است ثابت و مخالفت آن با اوزان عرب زبانی نمی‌رساند، زیرا که این کلمه عجمی است که معرّب شده است و لذا با قواعد عرب از هر لحاظ منطبق نمی‌گردد و ابن‌بری در حواشی صحاح اللغه گفته است که نام‌های عجمی از نام‌های عربی مشتق نمی‌گردد و شطرنج پنج حرفی (خماسی) است و اگر آن را از شطر یا سطر مشتق بدانیم، سه حرفی می‌شود و در

این صورت نون و جیم زائد می‌گردد و این سخن نادرستی است.^۱ سیوطی در المزهَر هم همین مطلب را گفته است.

اما در مورد اینکه اصل شطرنج چه بوده است، زبیدی می‌گوید: «اصلش صد رنگ، یعنی صد حيله و نیرنگ بوده است و یا اصلش شُدرنج بوده است، یعنی هر کس بدان مشغول شود، رنج و ناراحتیش می‌رود و نابود می‌شود یا اصل آن شط رنج بوده است، یعنی کناره یا کرانه رنج و تعب و البته اینها همه احتمالات است و استاد ما گفته است که ادعای اشتقاق این کلمه یا آنکه مأخوذ باشد از ماده‌ای از مواد را این السراج رد کرده است.» (انتهی کلام زبیدی در تاج العروس)

عبدالرحیم در حاشیه‌ی المعرَّب جو الیقٰی اضافه کرده است که برخی مانند ادی شیر می‌گویند اصل شطرنج شتررنج بوده است یعنی شش رنگ. زیرا که شش نوع مهره دارد (شاه، وزیر، فیل، اسب، رخ و پیاده) و سپس می‌گوید شاید نظر ادی شیر شش رنگ بوده است نه شتررنج، زیرا که شتر به معنای جمل است نه به معنای شش. اما ادی شیر (در ص ۱۰۱ از الالفاظ الفارسیه العربیه) بعد از ذکر و جوه اشتقاق فوق چند وجه دیگر را هم ذکر می‌کند که همه عامیانه است که مثلاً شترنگ اصلش شاه‌ترنگ بوده است، یعنی شاه لطیف است و یا مرکب است از شت و رنگ که شت مخفف شتل است، یعنی سهمیه‌ای که قمارباز به کاسه کوزه‌دار می‌دهد و رنگ به معنای قمار است، یا شتر به معنای دشمن است در زبان هندی و رنگ به معنای حيله و نیرنگ است و البته تمام این وجوه که زبیدی و ادی شیر و غیره نقل کرده‌اند، اشتقاق عامیانه است.^۲

شهمات /šah-māt/ سهش واژه (صفت/اسم صوت)

۱- صفت شطرنج بازی که شاهش مات شده و بازی را باخته است.

۲- اعلام مات شدن شاه حریف با حرکت یک مهره از سوی حریف دیگر.

[در اصل شاه مات بوده است، یعنی شاه مرد که اسم صوت است در عربی و فارسی برای اعلام خاتمه بازی و اینکه شاه حریف قادر به هیچ حرکتی نیست و گویی مرده است. این کلمه به صورت checkmate در انگلیسی آمده و در روسی به صورت šaxmātniy به معنای شطرنج

دیده می‌شود. نک: مات]

عری /?arā/ یا /?erē/ (اسم)

در غیاث اللغات آمده است:

«عری - به کسر اول - به اصطلاح شطرنج بازان، مهره‌ای است که میان شاه خود و رخ حریف حائل سازند، برای حفاظت شاه از کُشت (کِشت) و بعضی مردم که به جای «عرای» لفظ عراب گویند - به زیادت بآء موخده - خطاست.»^۱

در فرهنگ معین عری را معادل آچمز دانسته و آن را به صورت /erā/ آواگردانی کرده است.

خاقانی در تحفه العراقرین در صفت کعبه گوید:

تو قائم رقعه زمینی	او قائم معنی آفرینی
بختش همه قائم سخن خواند	بر نطع پرستش تو بنشانند
هرچند که بر عری نشسته است	از رقعه خاک دل گسسته است
با مدح تو بیدقی فرو کرد	فرزین بندی عجب نکو کرد ^۲

یعنی تو ای کعبه همچون شاه ثابت و مات نشدنی صفحه شطرنج زمین هستی و من هم شاه معنا آفرینی هستم و بخت و تقدیر او را (یعنی خاقانی را) همواره شاه استوار سخن خوانده و بر کنار رقعه شطرنج ستایش تو او را نشانده است، اما اگرچه خاقانی در خانه عری (که به علت آچمز بودن ثابت است و پابرجا) نشسته است، اما از صفحه شطرنج زمین دل بریده و بدان دل بسته نیست، اینک با ستایش تو پیاده‌ای را در صفحه شطرنج به پیش رانده و آن را به فرزینی (وزارت) رسانده است که بسیار شگفت‌آور است.

و نیز در همین کتاب فرماید:

دانی چه؟ نه بیدق و نه شه باش	نه باز پس و نه پیشگه باش
شه نه، که ز سروری زنی دم	بیدق نه، که پیشرو شوی هم
شه وقت عری شکار باشد	بیدق همه زخم‌خوار باشد
هم بیدق باش زخم‌خواره	پیش شه خویش پیشکاره ^۳

یعنی می‌دانی چه باید بکنی؟ باید نه پیاده شطرنج باشی و نه شاه آن، نه خود را جلو

۱. غیاث اللغات، ج ۲.

۲. تحفه العراقرین، ص ۱۳۷.

۳. همان مأخذ، ص ۲۰۱.

بیندازی و بخواهی رئیس و شاه بشوی و نه عقب بیفتی و هیچ‌کاره باشی. شاه نباش که از آقایی و سروری خویش دم زنی و بدان بنازی. پیاده هم نباش که بخواهی جلو بروی و وزیر بشوی، چون که شاه در وقتی که در خانه عری است شکار حریف است و می‌خواهند او را بزنند و مات کنند. از طرف دیگر پیاده هم دائم در معرض ضربت حریف است که زده می‌شود. اما تو پیاده‌ای باش زخم‌خور و ضربت‌پذیر و در پیش شاه خود پیشکار و یاور او باش.

ادیب صابر ترمذی (شاعر قرن ششم) گوید:

چو ماه و شاهم کاندرا فراق خدمت تو چو مه اسیر محاقم چو شه اسیر عری
چو شعر نیک بیابی نظر نباید کرد به هزل‌های ربابی و طنزهای جُحی^۱

شاه زمانه از تو وزیر خجسته‌یی دارد عدوی خود را چون شاه در
عری^۲

ما بیدقیم و مات عری گشته شاه ما میراجل نظاره احوال دان ماست^۳
امامی هروی (متوفی ۶۸۶ ه. ق) گوید:

تا بود در زبان مردم دهر ذکر مجنون و خوبی لیلی
در عری حروف عمر تو باد مدّت عمر از الف تایی^۴
اگر میانه شاه و رخ آلتی [یعنی مهره‌ای] بود که چون خصم آن آلت بیازد شاه خواهد [یعنی
کیش دهد] از عرا او را دو بازی بود.^۵

سرخ فیل را از میان شاه سیاه و رخ سرخ بردارد و در میان رقعہ اندازد و از عری شاه خواهد، سیاه آن رخ را که به دویم خانه رخ است، به خانه اصل آرد و شاه خواهد، سرخ به ضرورت فیل در عری کشد، سیاه به فرزینی که در سیوم خانه فیل است شاه خواهد.^۶
از مطالب فوق پیداست که عری مهره‌ای است که آچمز است، یعنی میان شاه خودی و

۳. دیوان خاقانی، ص ۷۹.

۲. دیوان موزنی، ص ۴۸۹.

۱. براهین العجم، ص ۱۲۴.

۵. راحة الصدور، ص ۴۰۹.

۴. براهین العجم، ص ۱۲۶.

۶. جامع العلوم، ص ۲۲۱؛ نفایس الفنون، ج ۳، ص ۵۶۹.

مهرة حریف که می‌تواند شاه را تهدید کند، حایل است و به مجرد آنکه عری را تکان بدهند و به جای دیگر برند، شاه کیش می‌شود که در اصطلاح آن زمان می‌گفتند شاه خواستن یا شاه گفتن، یعنی کیش دادن شاه.

[از عربی عری /arā/ با الف مقصوره که در هنگام اماله تبدیل به یاء مجهول می‌شود و ظاهراً فتحه عین نیز از طریق همگرایی و اتباع و مزاجت بدل به کسره می‌شود و /erē/ یا /irē/ می‌گردد و این هر دو صورت به فارسی آمده است، چنان که در شعر ادیب صابر به صورت /erē/ یا /irē/ آمده است و گویا در زمان تألیف غیاث اللغات، یعنی اوائل قرن ۱۳ هجری هنوز این کلمه رایج بوده و به صورت /erā/ تلفظ می‌شده است و برخی از عوام بانی به آخر آن افزوده آن را عراب /erāb/ تلفظ می‌کرده‌اند که صاحب غیاث اللغات بر آنان خرده گرفته و آن را غلط دانسته است و شاید قیاس با آسیا - آسیاب باعث این اشتباه شده باشد. اما ریشه عری در عربی برحسب المنجد (ص ۵۰۲) و نیز طبق نظر ابن جنی (مذکور در کتاب المخصص ابن سیده، ج ۴، ص ۴۳۱ چاپ جدید و ص ۱۱۸ چاپ قدیم] <ع ر ی> است یعنی ناقص یائی است نه ناقص واوی، چنان که در اقرب الموارد آمده است، گرچه کلمات ناقص واوی و یائی در عربی با هم معاقبه دارند و یکی به دیگری بدل می‌شود، اما از هیری در تهذیب اللغة می‌گوید: «به روایت ثعلب از ابن اعرابی عرا: به معنای آستانه در است و آن مقصور است که با الف نوشته می‌شود، زیرا که الف آن مقلوب از واو است. چه مؤنث آن عروة /arvah/ است (مثل عصاکه تثنیة آن عصوان است) و دیگری گفته است عری /garā/ فضای جلو خانه و آستانه در است و از آن جهت آن را عری نامیده‌اند که عاری از ساختمان و یا خیمه‌هایی است. اما عراء /garā/ با الف ممدوده به معنای محوطة باز در زمین است، یعنی بیابان ساده، چنان که در قرآن (سوره صافات، ۱۴۵) آمده است. ابو عبیده می‌گوید: آن را از آن جهت عراء گویند که در آنجا نه درختی هست و نه چیزی که برهنگی آن را ببوشاند. و برخی گفته‌اند که عراء سطح خالی زمین است. و زجاج گفته است که «عراء دو وجه دارد یکی مقصور (یعنی عرا) و دیگری ممدود (یعنی عراء). مقصور به معنای ناحیه و بخش است و ممدوده به معنای مکان خالی است.»^۱ مطالب تهذیب در لسان العرب نقل و تکرار شده است و ظاهراً مهرة آچمز را در شطرنج عری از آن جهت خوانده‌اند که گویی شاه بدون آن عاری از سپاه و کمک است.^۲ آقای

۱. تهذیب اللغة، ج ۳، ص ۱۰۰.

۲. لسان العرب، ج ۱۵، ص ۴۹.

محمد اقبال، مصبَح راحة الصدور راوندی، در فرهنگ مختصری که برای این کتاب تهیه کرده و در آخر آن آورده است، دربارهٔ عرا - که در ص ۴۰۹ راحة الصدور آمده است - از کتاب تاریخ شطرنج، نوشتهٔ موری (A history of chess by H. J. R. Murray, Oxford 1913) پاراگرافی را عیناً به انگلیسی نقل کرده است که ترجمهٔ آن این است:

عرا/çirā- از ریشهٔ «عری» به معنای برهنه بودن - اصطلاحی است مخصوص شطرنج که در فارسی به صورت عرا آمده است و در فرهنگ فارسی مدار الافاضل آن را چنین تعریف کرده است (چون اصل کتاب مدار الافاضل در دسترس نیست، لذا از انگلیسی ترجمه می‌شود):

«مهرهای است در شطرنج که میان شاه و رخ حایل سازند برای حفاظت». اما در کتب عربی این اصطلاح را بیشتر در مورد کل و وضعیت مهرها بر رقهٔ شطرنج به کار برده‌اند که رخ بر آنها تسلط دارد و مهرهای از یکی از دو حریف در آن وضعیت، میان رخ و شاه حایل است و مانع از کیش می‌شود [یعنی مهرهای آچمز است]. لذا ما با عبارت‌هایی مواجه می‌شویم چون: «به عرا رفتن» یعنی شاه را به جایی بردن که امکان کیش با غافلگیری به وسیلهٔ حرکت یا گرفتن مهرهٔ حائل فراهم می‌گردد و نیز چون «در معرض عرا قرار گرفتن» و «در عرا قرار داشتن»^۱

قایم / قائم / qā'em/qāyem / (صفت)

(در بازی شطرنج، در اصطلاح قدیم): مساوی پات (و این صفت کلمهٔ بازی است که مذکور یا مقدر است).

بوذرجمهر گفت بیا تا من با تو (یعنی رسول ملک هند) بیازم. آن شخص پیش آمده یک نیمه شطرنج را بنهاد، بوذرجمهر نیز چنان (یعنی نیمه دیگر را مثل او) بنهاد و دست او را قایم کرد و دست دیگر از او برد.^۲

و اگر حریف گوید که: «قایم است» فرو ریزد.^۳

(یعنی اگر حریف بازی را مساوی اعلام کرد، در هر مرحله‌ای که بود، باید پذیرفت و مهره‌ها را از صحنه بیرون ریخت که امروزه آن را پات به توافق نامند.) اگر حریف بر او به چیزی زیاده شود، چنان که - از روی دانش - بردن یا قایم کردن را امید نباشد، تصدیع ندهد و

۱. راحة الصدور، صص ۵۰۹-۵۰۸. ۲. نفایس الفنون، ج ۳، ص ۵۶۳. ۳. همان مأخذ، ص ۵۶۴.

بریزد.^۱

صورت دیگر: هر که بازد قایم باشد.^۲

صورتی دیگر: که هر که بازد سیاه قایم کند.^۳

(جمعاً ۱۱ بار کلمه قایم در این فصل آمده است)

صورت دیگر: که هر که بازد (یعنی هر کدام از دو حریف سیاه و سرخ که شروع کند) قایم باشد. در (ظ. سر) این قایمیت آن است که سیاه نگذارد که سرخ (یعنی همان مهره سفید امروزی) او را شاه دهد (یعنی کیش دهد) و هر گاه که همچنین باشد که نهاده است و بازی سیاه را بود، فرزین به سیوم خانه خود آید و از سرخ شاه خواهد، سرخ هر جا که زود فرزین به جای اولین خود باز آید و بازی قایم باشد.^۴

بر رقعۀ نظم دری، قائم منم در شاعری

با من به قایم عنصری آب مجارار یخته^۵

[قایم در اینجا یعنی بازی تکراری می‌شود و یک وضع الی غیرالنهاییه قابل تکرار و باقی است و لذا وضع طرفین ثابت و ایستاده و ساکن است و پیشرفت و بردی برای هیچ‌کدام متصور نیست یا آنکه یعنی شاه از حرکت باز ایستاده است و قادر به هیچ حرکتی نیست، یعنی همان پات به اصطلاح امروزیان. در شعر خاقانی قائم اول به معنای ثابت قدم و پابرجا و یا به معنای شاه در قلعه متحصن شده شطرنج است و دوم به معنای برابری و مساوات است. نیز نک: شاهقام]

کش /keš/ (صفت)

وضع شاه است در بازی شطرنج که به وسیله یک مهره رقیب تهدید شده است ولو آنکه آن مهره خود آچمز باشد (یعنی نتوان با آن شاه رازد، چون اگر آن را حرکت دهند، شاه خودشان به خطر می‌افتد)^۶

و گاهی می‌گویند <شاهت کش است >.

[روزبه تلفظ کش را ننوشته ولی به قیاس کیش ظاهراً باید به کسر کاف باشد. نک: کیش.]

۳. همان مأخذ، همان جا.

۲. همان مأخذ، ص ۵۷۱.

۱. نفایس الفنون، ص ۵۶۴.

۴. جامع العلوم سنی، ص ۲۲۴؛ تحفة العرافین، ص ۱۳۷؛ دیوان خاقانی، ص ۲۸۳.

۶. شطرنج، ص ۱۸۱.

۵. همان مأخذ، ص ۳۸۲.

کشت ظ. /košt/ سهش واژه (اسم صوت)

این کلمه در برخی متون و فرهنگ‌ها به جای کیش آمده است که از روی تلفظ کش /keš/ و کیش قاعدتاً باید به کسر کاف خوانده شود، اما لغویون تأکید کرده‌اند که به ضم کاف است چنان که در غیث اللغات آمده و در تاج العروس (ج ۴، ص ۳۴۵) تصریح شده است. (نک: کیش). در فرهنگ معین هم در زیر اصطلاح شاهرخ (ص ۲۰۰۸، ج ۲) و اصطلاحات کشت شماره ۲ (ص ۲۹۷۹، ج ۳) و کیش /keš/ (ص ۲۹۷۷، ج ۳) و کیش (ص ۳۱۵۳، ج ۳) به کشت اشاره کرده است، اما در همه جا آن را به کسر کاف خوانده است.^۱

اگر به ضم کاف بخوانیم کشت مترادف با «مات» (مرد) می‌شود که از عربی مأخوذ است. ولی اگر به کسر کاف بخوانیم، اسم صوتی است که معمولاً برای راندن مرغ به کار می‌رود و کش /keš/ و کیش /kīš/ هم تلفظ می‌شود

کیش /kīš/ سهش واژه (اسم صوت)

کلمه‌ای است که به حریف در بازی شطرنج اخطار می‌کند که شاه او در معرض تهدید یکی از مهره‌های او قرار گرفته است و باید از شاه خود دفاع نماید. خسرو روزبه در کتاب شطرنج (ص ۱۸۱) آن را به صورت اسم تعریف کرده گوید: «کش: وضع شاه است در جایی که به وسیله یک مهره رقیب تهدید گردد، ولو اینکه آن مهره خود آچمز باشد.»

[شاید این همان اسم صوتی است که برای راندن مرغ به کار می‌رود، یعنی شاه شطرنج را چون مرغی انگاشته‌اند که با تهدید یک مهره حریف به آن اعلام خطر کرده، به آن می‌گویند که دور شو و بگریز. در قدیم به جای آن در فارسی و در عربی می‌گفتند «شاه!» یعنی مواظب شاه خود باش که همین کلمه در انگلیسی check و در فرانسوی échec شده است و اصطلاح معروف «کیش و مات» نیز ترجمه‌ای است از عبارت فرانسوی échec et mat ظاهراً اصطلاح کیش جدید است و خسرو روزبه آن را کش نوشته است که ظاهراً kesh خوانده می‌شده است. اما از بعضی متون چنان بر می‌آید که کش را باید به ضم کاف خواند که مخفف

کشت /košt/ است و به همان معنای «مات» اشاره دارد. چنان‌که در غیث اللغات در ذیل «عری» آمده است که عری مهره‌ای است که میان شاه خود و رخ حریف حائل سازند برای حفاظت از کُشت (ص ۸۰ ج ۱) و در تاج العروس که شرح قاموس المحيط است، در مستدرکات خود بر آنچه فیروزآبادی ذیل ماده <ک ش ش> آورده است، می‌نویسد:

«اما اینکه در رقعة شطرنج می‌گویند کُش به کسر (یعنی kiš) این کلمه فارسی است و اصل آن کُشت است به ضم کاف یعنی مات (مُرد) و من این مطلب اضافی را برای مزید فایده ذکر کردم، چه مردم به ذکر مثل این گونه مطالب علاقه مندند.»^۱

و ظاهراً این نکته اخیر دلیل بر آن است که اصطلاحات شطرنج در کتب قدما نیامده است، چنان‌که در هیچ یک از کتب لغت و سیر و تاریخ تقریباً شرحی از آن دیده نمی‌شود به جز اشارات کوتاهی در باره مبدا و منشأ پیدایش شطرنج که مثلاً در صبح الاعشی (ج ۲، صص ۱۶۰-۱۵۸) آمده است و عموماً آکراه داشته‌اند که در باره لعب و ملاعب و بازی سخنی بگویند، بخصوص که شطرنج را بسیاری از فقها حرام می‌دانند. در فرهنگ‌های عربی امروز نیز کُش به کسر کاف و شین مشدد /kišš/ آمده است، به معنای مهره شطرنج و کیش دادن شاه. چنان‌که در غرائب اللغة العربیه آمده است.^۲ در ترکی عثمانی (طبق فرهنگ ردهاوس) کُش /kiš/ به معنای کیش (اسم صوت برای اخطار به خطر مهره‌ای برای شاه) دانسته شده و کُش دادن به معنای کیش دادن به شاه آمده است.^۳

ادامه دارد

۲. غرائب اللغة العربیه، صص ۲۴۳-۲۴۲.

۱. تاج العروس، ج ۴، ص ۳۴۵.

۳. فرهنگ ردهاوس، ص ۱۵۵۱.